«برخورد نزدیک !»

مواجهه­ی آغازین-تابستان 97

مجتمع فرهنگی و هنری افصح هجری- شهرستان رفسنجان

نادیده گرفتن،کنار گذاشتن،دور بودن و خود خواسته نزدیک نشدن و دستِ کم گرفتن...این­ها دقیقاً همان تفکر و نگرشی است که مرا، از فعالیت­های هنری و فضاهای اجتماعی-فرهنگی شهرم،با وجود علاقه به این حوزه،دور نگه داشته­بود.گاهی ناخواسته و بدون اینکه متوجه باشیم،در همان مسیری قرار می­گیریم که نسبت به آن منتقد و معترضیم.همان مسیری که باعث می­شود فعالیت­ها،تلاش­ها،رشد کردن­ها و شدن­ها در فضا و جغرافیایی کوچک و بی زرق و برق،آن چنان که باید درک و شناخته نشود.

قرار بود در یک مجتمع فرهنگی و هنری در شهرستان رفسنجان،نمایشی توسط صدرالدین زاهد به روی پرده برود؛افسانه ببر داریو فو....

در ابتدا برای کمی آشنایی با این مجموعه و سازوکارهای آن باید به یکسری مشخصه­ها اشاره کنم.سه دهه است که از ساخت مجموعه­ی «افصح هجری» می­گذرد.در این مجتمع گروه­ها،مؤسسات،انجمن­ها و مراکز فرهنگی مختلفی در شهرستان،در حال اجرای فعالیت­ها و برنامه­های خود هستند.ایجاد کلاس­های فرهنگی و هنری با همکاری آموزشگاه­های آزاد هنری از جمله آموزشگاه­های موسیقی و هنرکده­های تجسمی،برگزاری سمینارها و کارگاه­های آموزشی،همکاری با هنرمندان تئاتر از فعالیت­های این مجتمع شمرده می­شوند.همچنین می­توان از انجمن­های فعال در این مجموعه مثل انجمن سینمای جوانان ایران(دفتر رفسنجان)،انجمن­های قصه و داستان،شعر و .... نام برد.یکی از این بخش­ها،یعنی انجمن سینمای جوانان، در راستای اهداف تأسیس خود در سال­های پیش از انقلاب و شروع به کار رسمی و جدی آن بعد از انقلاب اسلامی،یعنی برگزاری دوره­های مختلف آموزشی و فراهم کردن فرصت برای جوانان از قبیل آموزش عکاسی،فیلم­برداری،فیلم نامه نویسی،ساخت فیلم و ..،حرکت کرده و خروجی­های موفقی را هم در بخش­های مختلف به خصوص فیلم­سازی داشته­است.به عنوان مثال کارگردانانی همچون رضا فهیمی و مهرداد حسنی که با فیلم­هایی همچون ***کودکان ابری و کِچ*** در جشنواره­های جهانی نیز دیده و تحسین شده­اند.

* بدوِ ورود

محیطی دایره وار،با یک سالن آمفی تئاتر و چندین راهرو و اتاق­ و تالار دیگر که روی در هر کدام،نام فعالیت­های مزبور و کارکردی که آن فضا داشت حک شده­بود. تماشاگران،اغلب جوان و با توجه به آشنایی اندکی که با برخی از آن­ها داشتم،گمانم بر این بود که اغلب از طبقات متوسط شهری بودند.متاسفانه فرصت و قصدی برای نزدیکی بیشتر و گفتگو از جانب من وجود نداشت. لحظاتی انتظار در پشت در سالن و رویارویی با کسانی که قرار بود همان موقعیت آستانه­ای معروفِ «ترنر»ی را با آن­ها تجربه کنم. نمایشنامه از ماجرایی حکایت می­کرد که در آن «سرباز مجروح چینی گرفتار سیل و طوفان گشته و به غاری پناه می­برد.در غار با ماده ببری و بچه­اش آشنا می­شود و این خود شروع ماجرایی است سراسر آکنده از تخیل.»[[1]](#footnote-1)

پیش فرض­ها و قضاوت­هایی که هر انسان و حتی محققی را در ابتدای مواجهه با یک گروه انسانی و یک فضای جدید با مشکل مواجه می­کند،گریبان من را هم گرفت.عوامل محیطی مشکل زایِ سالن،مثل صدا،نور،صندلی­ها و ....باعث شده­بود که مدام ذهنم درگیر این کمبودها و بعضاً بی رمقی­های اجرا باشد و به این فکر کنم:«از این فضا،چیزی در نمی­آید».....

* حلقه­ی گمشده

از این فضا چیزی در نمی­آید...

این جمله،خاستگاهِ مهمی دارد : من در آن لحظه مشغول بازتولید تفکری بودم که از کودکی تا همین الان آن را به خاطر می­آورم.در پی هر اتفاقی که به نوعی پایه­های ضعیف فرهنگی شهر را یادآور می­شد،انگار همیشه یک صدایی حاضر و آماده بود تا بگوید: این مردمِ.....این کج فهمی،حاصلِ ساختارِ قدرتی است که نه زمینه ساز بستری است و نه مشوقِ حرکتِ نو و جدیدی... یک حلقه­ی گمشده که به این روحیه و سواد فرهنگی،جهت داده و آن را در بطن زندگی مردم جای داده­است.

به دلیل مشکلات سیستم صوتی و عدم استقبال تماشاگران، افسانه ببر در شب اول اجرا نرفت.استقبال و احساس نیاز به حضور در چنین رویدادهایی،نیازمند نگاه و تحلیلی عمیق و جدی است.باوجود علم به اینکه در هر شرایطی و هر نوع چینشِ تبلیغاتی برای مخاطب، «انتخاب» معنا و مفهوم خود را از دست می­دهد و عملاً بی معنا می­گردد چرا که خوراک فرهنگی افراد نه توسط خودشان بلکه به واسطه­ی یک نهاد قدرت تامین می­گردد،ولی باز وضعیت در چنین جغرافیای کوچکی نسبت به محیط های بزرگتر به مراتب هولناک تر است.چرا که جایگاه و اهمیتی که برای حوزه­ی فرهنگی در نظر گرفته­می­شود،به طور محسوسی با حوزه­های دیگر اختلاف دارد.این اختلاف جایگاه،خود را در بخش تبلیغات شهری به خوبی نمایان می­سازد.

به تعبیری اگر بستر سازی درستی در این حوزه صورت بگیرد و افراد بتوانند در روزمره­ی خود،در کنار تمام برنامه­های سازماندهی شده،شاهد این باشد که انتخاب دیگری هم موجود است و با وجود این حتی در آن صورت هم نخواهند و یا نتوانند حضور خود را در چنین فعالیت­هایی توجیه کنند،در آن صورت بررسی این نوع از پس زدن،در جایی دیگر و با استفاده از روشی دیگر قابل پیگیری است.

در واقع به بهانه­ی کمبود مخاطب در رفسنجان،شرایط کرایه­ی سالن و برپایی اجرای تئاتر و بحث قراردادهای مالی درصدی فروش بلیت تا قبل از این اجرا به گونه­ای پیش رفته که توجیه اقتصادی چندانی برای گروه­های تئاتری نداشته­است.بنابراین بحث جذب مخاطبان و به وجود آوردن احساس نیاز در آن­ها تأثیر مستقیمی بر کیفیت اجرا و انگیزه­ی گروه­های تئاتری و هنری دارد.

* انقطاع

ببر و سرباز هم­چنان در غار مشغول بحث ومنازعه بودند و زاهد در چند نقش متفاوت ظاهر شده­بود؛یک مونولوگِ چند صدایی...ناهماهنگی­های صدا که می بایست به اقتضای شرایط،نمایش را همراهی کند و نکرد،باعث انقطاع و فاصله مابین مخاطب و متن می­شد.

این فاصله شبیه همان انقطاعی است که بین فضای فرهنگی-هنری شهرستان و مردم به وجود آمده.وقتی عوامل محیطی و فضای شهری،به سمتی سوق داده می­شود که شاید حتی نتواند پیوند و اتصال اندکی بین فضای روزمره­­ی مردم و چیزی مثل تماشای یک تئاتر به وجود آورد،همان انفصال نامبرده،به وقوع می­پیوندد.اذهانی که آماده نیستند،پرورده نشدند و نیازی هم برای چنین پیوندی در زندگی خود احساس نمی­کنند.

هر دوی این فواصل،که یکی به علت کمبود تجهیزات و دیگری به علت عدم برنامه ریزی درست شهری رخ داده،به نظر از همان حلقه­ی گمشده­ی مذکور نشأت می­گیرد.

* سلیقه­ای که ساخته می­شود...

متن داریو فو در ایرانیزه ترین شکل ممکنش،زاهد را با آن لباس قرمزِ عجیب به بالا و پایین می­بُرد.لحن،کلام و سبکی که به نوعی به کار اضافه شده­بود،جنسِ متن را به مذاقِ ایرانی سازگارتر کرده­بود؛چیزی که از استقبال تماشاگران می­توان فهمید.وقتی الفاظ،مفاهیم و موضوعاتی پررنگ می­شدند که سویه­ی بعضاً جنسی داشتند،تماشاگر با خنده و کف زدن به نوعی اقبال خود را به نمایش می­گذاشت.در لحظات پایانی و از نظر من،اوج قصه،که به مفاهیمی مثل انقلاب و متحد شدن نمادینِ ببرها و یاری رساندن به مردمی که مورد ظلم واقع شده­بودند پرداخته می­شد ،علاوه بر تماشاگران حتی می­توان گفت اجرا هم به بی رمقی گراییده­بود.

شاید نتوان این ایراد را به طور جد بر اقتباس صدرالدین زاهد وارد کرد.بحث اصلی،بروز سطح سلیقه­ای است که به مرور در مردم ساخته شده و ذائقه­ی مخاطب را بدین سو کشانده­است.البته این مبحث تنها معطوف به مردم این شهر نیست.ابتذال در نگاه،در روحیه و نگرش مردم که به دنبال بیرون کشیدنِ جنبه­های مضحک ( با در نظر گرفتن دو سر طیف معنایی این کلمه) از یک اتفاق،پدیده و یا هر چیز دیگری هستند،ریشه­ی عمیقی دارد که از دل فرهنگ توده و عامه بیرون می­آید.باز هم باید اشاره کرد که ماهیت مسئله در یک شهرستان کوچک،با ابعاد بزرگتر آن تفاوت پیدا می­کند.وقتی مردم در این شهر همانند مردم در کلان شهرها با انواع و اقسام محیط­ها،فضاهای فرهنگی و آموزشی رو به رو نیستند که بتواند تعریف درستی از چنین فعالیت­هایی و لزومشان ارائه دهد،وضعیت بغرنج­تر می­شود و یک سلیقه و ذائقه­ی محدود و به تعبیری (سطحی) در افراد شکل گرفته و پرورانده می­گردد. این پروردگیِ جهت مند و یا به تعبیر درست تر،«ناپروردگی»،از جریانی که در این سوی جریانِ اصلی نمایش در حال اجرا بود،یعنی در نزد مخاطبین،قابل رویت بود.نیم خیز بودن تماشاگر پشت سری برای پخش مستقیم این تئاتر در شبکه­های مجازی،باز و بسته شدن خوراکی­ها و همهمه­ای نه چندان بلند،در آن سالنِ نیمه تاریک از مصادیق این ناپروردگی است.

مسائلی که در این نوشتار به اختصار ذکر شد،قطعاً به یک پروسه­­ی طولانی مدت و یک کار پژوهشی مدت دار نیازمند است تا بتوان با رویکردی همه جانبه­تر و با استفاده از نظرات صاحب نظران بومی،به بررسی کامل­تر و دقیق­تری از وضع موجود فرهنگی در ابعاد مختلف آن پرداخت.این متن تنها کوششی است در جهت شناخت یکی از فضاهای فرهنگی-هنری این شهرستان که در یک شب و یک اجرا،ثبت و ضبط و تحلیل شده­است.مباحثی مثل نحوه­ی مدیریت و واگذاری این مجتمع از بخش دولتی به بخش خصوصی مغفول ماند که بایستی در نوشتارهای بعدی به آن پرداخته شود.

هانیه کرمیان-آبان 97

منابع

<http://www.naakojaa.com/article/2478>

<http://www.iycs.ir>

<https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%D9%86%D8%AC%D9%85%D9%86_%D8%B3%DB%8C%D9%86%D9%85%D8%A7%DB%8C_%D8%AC%D9%88%D8%A7%D9%86%D8%A7%D9%86_%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%86>

1. <http://www.naakojaa.com/article/2478> [↑](#footnote-ref-1)